

تأسی پسر از پدر (رستم و زال در شاهنامه‌ی فردوسی)

از نگاه نقد کهن‌الگویی

بهاره یزدانیان امیری^۱، دکتر محمود طاووسی^۲، دکتر امیرحسین ماحوزی^۳



شماره ۳۷، پاییز ۱۳۹۷

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۳/۲۳

چکیده

نقد کهن‌الگویی بنابر آنچه که کارل گوستاو یونگ، روان‌شناس سوئیسی مطرح می‌کند و تکیه‌ی اصلی تمامی مباحث خود قرار می‌دهد، با تکیه بر ناخودآگاه جمعی مطرح می‌شود. وی چند کهن‌الگو از جمله؛ پیر خرد، خود، آنیما و آنیموس، سایه با ذکر مصادیقی در ارتباط با انواع آن معرفی می‌کند. در فرهنگ اساطیری ما، شاهنامه‌ی فردوسی شاخص‌ترین اثر مکتوب برای معرفی اساطیر و کنکاش در جنبه‌های گوناگون ایشان بنابر آرای صاحب نظران در تمامی علوم به شمار می‌رود. این نوشتار به میزان و دلایل تأثیرگذاری زال بر رستم و هم‌چنین در مقابل، تأثیرپذیری رستم از پدر، با توجه به خاستگاه اسطوره‌ای ایشان در تاریخ اساطیری ادبیات فارسی بر مبنای شاهنامه‌ی فردوسی، از نگرش نقد کهن‌الگویی می‌پردازد. خواهیم دید که کهن‌الگوهای سفر قهرمان، پیر خرد، سایه و خود، بیش از سایر صورت‌های مثالی در پدر و پسر مؤثر بوده‌اند. در این زمینه، به خصوص هیچ پیشینه‌ای وجود ندارد.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، نقد کهن‌الگویی، ناخودآگاه جمعی، زال، رستم.

^۱ دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن،

ایران. bahareh.yazdanian@yahoo.com

^۲ استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، ایران. Tavoosimahmoud@yahoo.com

^۳ استادیار دانشگاه پیام نور، ایران. ahmmahoozi@yahoo.com

مقدمه

نقد ادبی از جمله‌ی علوم جدید است که توسط متفکران خارجی به عرصه‌ی علم نقد جدید ارائه و بعد از آن به ادبیات ایران معرفی شد. ادیبان ایرانی بسیاری نیز از سال‌های گذشته تاکنون در این عرصه صاحب نظرند. هر چند که نظریات انتقادی در خصوص انواع متون علمی و هنری از سالیان بسیار دور به اشکال گوناگون مطرح بوده است، اما این‌گونه به طور مستقل و به صورت علمی که خود سخنی برای گفتن داشته باشد، خصوصاً نقدی که در جهت شناسایی جوانب و حالات گوناگون درون آدمی باشد، وجود نداشته است. چرا که انسان معاصر به خوبی دریافته است که «پیوند میان ادبیات و روان انسان، نیاز به اثبات ندارد. این پیوند همواره از کیفیتی متقابل برخوردار است. روان انسان ادبیات را می‌سازد و ادبیات روان انسان را» (امامی، ۱۳۸۵: ۱۳۱).

بنابراین دو امر که لازم و ملزوم یکدیگرند. چنانچه تفاوت، تنها در ابزار استفاده از نوع نقد است. منتقد ادبی که در دنیای شعر و ادبیات پرسه می‌زند، به آثار خلق شده توسط تخیل آدمی و دنیای نقاشی شده و آمیخته با حواس، توسط همان تخیل محدود ناشدنی انسان می‌نگرد. نه تنها هنر خلاق و ذهن آدمی را می‌سنجد، بلکه به فراسوی نگاره‌های آسمانی و زمینی نیز توجه دارد. منتقد روان‌شناختی همین امور رنگارنگ و شگفت‌انگیز را در روان آدمی با توجه به حیات و نحوه‌ی زندگی او از ازل، جست‌وجو می‌کند. منظور نظر او، تشریح روان خالق اثر با استفاده از خود اثر است. باید توجه داشت که هر نوع نقد دارای کمبودها و ناتوانی‌هایی است. برای نمونه، نقد روان‌شناختی در نقد یک اثر ادبی از جنبه‌ی زیبایی‌شناختی آن عاجز است. برای هر نوع نقد که مورد نظر پژوهش‌گر و یا خواننده‌ی اثر پژوهشی است باید به سراغ نقدهای گوناگون از صاحب نظران مرتبط به آن عرصه رفت.

زیگموند فروید^۱ (۱۸۵۶-۱۹۳۹) برای اولین بار بحث نقد روان‌شناختی را وارد ادبیات کرد و در پیروی از او کارل گوستاو یونگ^۲ (۱۸۷۵-۱۹۶۱) نظریه‌هایی مکمل نظرات فروید، ارائه داد.

^۱ Sigmund Freud

^۲ Carl Gustar Jung

فروید، به شعور آدمی تنها در روان شخصی قائل و معتقد بود که خصوصیات و عامل رفتاری فرد را تنها در روان شخصی و خصوصی او می‌بایست جست و جو کرد. در مقابل، یونگ دو جنبه از شعور برای انسان در نظر داشت: ناخودآگاه فردی^۱ -مورد نظر فروید- و ناخودآگاه جمعی^۲؛ یعنی خصوصیات و عوامل مشترک روانی، میان گروه کثیری از افراد که به او رسیده است و به عبارتی جنبه‌ی موروثی دارد.

این نوع از حالات روانی که جنبه‌ی فطری دارد، صورت‌های مثالی یا کهن الگوها^۳ نامیده شده که جزو ناخودآگاه جمعی روان آدمی است و به صورت نمادها، بازتاب کردار ذاتی انسان محسوب می‌شود. آرکی تایپ در زبان فارسی تحت عناوین «انواع قدیمی»، «انواع کهن»، «صورت‌های مثالی»، «کهن الگو» به کار می‌رود. در مفهوم الگو و مدلی که چیزی از روی آن ساخته می‌شود.

« باید در نظر داشت که مطالعه صورت‌های نوعی در حکم بررسی انسان اولیه‌ای است که پنداری در هر فرد زیست می‌کند و به همین دلیل مطالعه این صور نوعی به منزله‌ی مطالعه جهان بینی اقوام ابتدایی و همچنین مفاهیم باورداشتی ملل و افسانه‌های آنان و در حقیقت پندارهای آغازین و اولیه است» (امامی، ۱۳۸۵: ۱۹۳).

کهن الگوها در ضمیر ناخودآگاه جمعی روان آدمی با اشکال و مفاهیم گوناگون جای گیر شده‌اند؛ «به گفته‌ی یونگ، خودآگاهی جمعی از بخش‌های دیگر روان، پیرتر و روزگار دیده‌تر است» (یاوری، ۱۳۸۸: ۸۳).

مفاهیم و نمادهای بسیاری از سوی یونگ و دیگر صاحب نظران در این عرصه ارائه شده است، از جمله؛ نقاب^۴، سایه^۵، آنیما و آنیموس^۶، پیر خرد^۷، خود^۸، سفر قهرمان^۹، ... مقاله‌ی حاضر به دلیل اهمیت داشتن برخی از این مفاهیم و کاربرد آن در موضوع اصلی

1. Persona Uncinscious

2. Collective Unconscious

3. Archetype

4. Persona

5. Shadow

6. Anima, animus

7. the wise old man

8. Self

9. Hero's Journey

پژوهش به صورت مختصر در ارتباط با برخی از پرکاربردترین آن‌ها به جای خود توضیح خواهیم داد.

و اما نقد کهن‌الگویی، که آن را نقد اسطوره‌ای نیز خوانده‌اند؛ قدرت و صراحت کلام یونگ، سبب شد تا واژه‌ی کهن‌الگو و این نوع نقد با نام او گره بخورد. غیر از او پژوهش‌گران و نویسندگانی بوده‌اند که به کهن‌الگوها و اصطلاحات مربوط به آن توجه داشته‌اند. رابرت گریوز^۱ (۱۸۹۵-۱۹۸۵) شاعر و منتقد انگلیسی، جوزف کمپل^۲ (۱۹۸۷-۱۹۰۴) فیلسوف و پژوهش‌گر مشهور آمریکایی که آثار و نظریاتش بسیار مورد توجه پژوهش‌گران داخلی قرار گرفته است. نورترپ فرای^۳ (۱۹۱۲-۱۹۹۱) فیلسوف و اسطوره‌شناس کانادایی، دیگر محقق و منتقد فعال در مکتب رمانتیسم، آثار او به مانند کمپل بسیار مورد عنایت صاحب نظران ایرانی واقع شده است. وی قدرت فراوانی در نظریه پردازی در زمینه‌ی اسطوره دارد.

باید توجه داشت برخلاف تصوّر برخی، اسطوره و کهن‌الگو یکی است. «هر چند مناسب‌تر می‌نماید که اگر جنبه روایت داشته باشد، اسطوره گفته شود و اگر مفاهیم نمادها در آن‌ها مطرح گردد، کهن‌الگو به حساب آید» (امامی، ۱۳۸۵: ۲۰۲) وقتی منتقد ادبی در عرصه‌ی نقد اسطوره‌ای اقدام به نقد می‌کند، ابتدا نمادها و نشانه‌های نهفته در اثر را از متن جدا می‌کند و با توجه به نگرش خاص به اسطوره و اساطیر و مفاهیم باستانی آن، به تجزیه و تحلیل آن بنابر آنچه که از مفاهیم کهن‌الگویی ارائه شده است، می‌پردازد.

کهن‌الگوها (Arche types)

سایه: سایه را «لایه‌ی پنهان شخصیت» یا «نیمه‌ی تاریک شخصیت» خوانده‌اند که البته از نظر یونگ چندان هم نفرت انگیز نیست و باید با او مدارا کرد و نه آن که به طور کل آن را سرکوب ساخت.

سایه تنها حالاتی از ناخودآگاه هستند که مورد پسند قرار نمی‌گیرند اما کاملاً درونی و جای‌گیر شده‌اند، بنابراین باید در حد تعدیل ساختن، با آن‌ها ساخت و پاخت کرد! چرا که

^۱. Robert Graves

^۲. Joseph Campbell

^۳. Northrop Frye

«سایه وجه مثبت نیز دارد؛ سایه منبع برانگیختگی، آفرینندگی و هیجان عمیق است که همه این‌ها برای رشد کامل انسان ضروری‌اند. در واقع سایه سرچشمه‌ی لازم برای انسان کامل شدن است» (مرادی، ۱۳۹۱: ۹۷).

ناشناخته ماندن سایه، یعنی قدرت گرفتن تمام خصوصیات لجام گسیخته‌ی آدمی تا در نهایت تبدیل به موجودی پلید و سرشکسته می‌شود که آداب و عادات نابهنجار وی ابتدا شخصیت فردی و بعد شخصیت اجتماعی‌اش را لگدمال می‌کند.

آنیما (روان زنانه) آنیموس (روان مردانه): کهن الگوی آنیما و آنیموس از بحث برانگیزترین و پیچیده‌ترین کهن الگوهای مطرح شده توسط یونگ است. آنیما جنبه‌ی زنانه‌ی نهفته در مردان و آنیموس جنبه‌ی مردانه‌ی پنهان در روان زنان است. روح مرد به برخی و یا تمامی به روحیات زنانه گرایش دارد، گاه این گرایش‌ها مثبت‌اند، در واقع انتخابی صحیح که نتیجه‌ای نیک در پی دارد، مانند آنچه که در تمایل زال به رودابه می‌بینیم. یا بالعکس سرانجامی ناگوار دارد مانند تمایل کی‌کاووس به سودابه و نتیجه آن که سایه‌ی بی‌خردی کاووس (آنیمای منفی) و بوالهوسی و طمع سودابه (آنیموس منفی) شاهزاده‌ای برومند مانند سیاوش را قربانی می‌کند.

در نهایت آن که «هر مردی در خود تصویر ازلی زنی دارد نه تصویر این یا آن زن بخصوص را، بلکه یک تصویر به خصوص زنانه را. این تصویر اساساً ناخودآگاه است، عاملی است موروثی از اصلی ازلی که در جان مایه‌ی هر مردی مستتر است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۵۴). همین امر در مورد یک زن نیز صدق می‌کند. هر زنی در روان خود یک تصویر مردانه دارد. عامل تمامی داستان‌های عاشقانه و داستان‌هایی با سرانجام خشم و نفرت، در واقع حاصل همین تصویری است که در بطن ناخودآگاه آدمی به صورت ازلی نهفته است.

خود/ خویشتن: «هنگامی که فرد به گونه‌ای جدی و با پشتکار با عنصر نرینه یا عنصر مادینه‌ی خود مبارزه می‌کند تا با آن‌ها مشتبه نشود، ناخودآگاه خصیصه‌ی خود را تغییر می‌دهد. به شکل نمادین جدیدی که نمایانگر «خود» یعنی درونی‌ترین هسته‌ی روان است پدیدار می‌شود» (یونگ، ۱۳۸۷: ۹۵). هر گاه آدمی با خویشتن از در صلح درآمد و توان آشتی با ضمیر ناخودآگاه را داشته باشد چنان که هر چه از او و اعمال و گفتارش سر می‌زند نیک و

پسندیده باشد و یا به قول زرتشت « گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک» شود، در زمره‌ی انسان‌های نیک و صالح روزگار قرار می‌گیرد. این مفهوم بسیار نزدیک است به آنچه که ما در متون کهن خویش از آن با عنوان «خویش‌کاری» یاد می‌کنیم. در واقع رابطه‌ی مستقیم و یک سویه میان خویش‌کاری و ماندالا یا نیل به تمامیت وجود دارد، از این روست که برخی را در متون باستانی «فرهمند» می‌نامیم. چرا که با خویش‌کاری، به کمال و تمام وجود آدمی دست یافته‌اند. «خویش‌کاری انسان است که در هر وضع تاریخی و اجتماعی که باشد در دفع نیروهای اهریمنی و نگهداشت داد و آئین الهی بکوشد و پتیاره‌ی خاص، که از آن به «خویش همستیار دروغ» *Vēs haanest ā drag* تعبیر می‌شود، پیکار کند، کسی که چنین باشد از سعادت الهی یا خورّه‌ی ایزدی بهره‌ور خواهد شد» (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۵۳).

بسیار مهّم است که هر فرد برای یافتن خویشتن واقعی، در مسیر شخصی خود قدم بگذارد. چنین است که فرد با توانایی شناخت ناخودآگاه فردی به جایگاه عالی اجتماعی، نایل می‌شود. چنان‌که مولانا با شناخت خویش و بصیرت وافر در امر تشخیص خوب و بد به بینش عمیق و معرفتی والا به گونه‌ی انسان‌های کامل دست یافت. به همین دلیل است که کهن‌الگوی «خویشتن» مهم‌ترین کهن‌الگوی یونگ است.

پیر خرد/ فرزانه: پیر، نماد خرد موروثی و ذاتی، زندگی طولانی و رکن اصلی در سیر و سلوک (سفر) است. همان که سالک را در مسیرش از مغرب به مشرق پاسبانی می‌کند. حضور پیر خرد در داستان‌ها ناگزیر به همراه قهرمان است، چرا که وظیفه‌ی پیر خرد راهنمایی و راه‌گشایی به شمار می‌رود. خردمند، نتیجه‌ی ذهن و تفکر بالغ و کامل خود را در مسیر شخصی می‌گذارد که استعداد برای آغاز کردن و به انتها رساندن با تمام نیرو و توان مثبت اندیش خود را داشته باشد. قهرمان کسی است که پیش از این از امتحانات و چالش‌های دشوار فراوانی سربلند بیرون آمده باشد. « همیشه پیر وقتی ظاهر می‌شود که قهرمان به وضعی سخت و چاره‌ناپذیر دچار است آن چنان که تأملی از سر بصیرت یا فکری بکر و به عبارت دیگر، کنشی روحی و یا نوعی عمل خود به خود درون روانی می‌تواند او را از مخمصه برهاند. اما چون به دلیل درونی و بیرونی، قهرمان خود توان انجام آن را ندارد، معرفت مورد نیاز برای جبران کمبود به صورت فکری مجسم یعنی در قالب همین پیر دانا و

یاری دهنده جلوه می‌کند» (یونگ، ۱۳۷۶: ۱۱۴).

سفر قهرمان: «قهرمان واژه‌ای یونانی از ریشه‌ای به معنای محافظت کردن و خدمت کردن است. قهرمان یعنی کسی که آماده است نیازهای خود را فدای دیگران کند. بنابراین مفهوم قهرمان در ارتباط با مفهوم ایثار و فداکاری است» (وگلر، ۱۳۸۷: ۵۹)

قهرمان ثمره‌ی غلبه‌ی من خویشتن بر سایه است، شناسایی و غلبه‌ی فرد بر خصوصیتی که مربوط به سایه هستند. چه در روان خویش و چه با روان دیگری- که تحت عنوان دشمن می‌شناسیم- او را تبدیل به قهرمان می‌سازد. از جمله نبرد قهرمان با دیو و و اژدها و جادو، شکل برجسته‌ی این صورت مثالی است.

از نظر یونگ «کار اصلی اسطوره‌ی قهرمان، انکشاف خودآگاه خویشتن فرد است، یعنی آگاهی به ضعف‌ها و توانایی‌های خویش به گونه‌ای که بتواند با مشکلات زندگی روبه‌رو شود» (یونگ، ۱۳۸۶: ۲۱۹).

قهرمان برای شناسایی رموز جهان و حل و فصل آن نیاز به تجربه دارد و بهترین روش برای کسب تجربه و مشاهده‌ی شگفتی‌ها و ناشناخته‌های هستی، سفر است. کهن الگوی «سفر قهرمان» نظریه‌ای که یونگ مطرح کرده است بعدها به وسیله‌ی دیگر نظریه پردازان بسط و شرح داده شد. کمپل برای سفر مراحل قائل شده است:

«۱. عزیمت: دعوت به آغاز، رد دعوت، امدادهای غیبی، عبور از نخستین آستان، شکم نهنگ

۲. آیین تشرف: جاده‌ی آزمون‌ها ملاقات با خدا بانو، زن در نقش وسوسه‌گر، آشتی و یگانگی با پدر، خدایگان، برکت نهایی

۳. بازگشت: امتناع، فرار جادویی، دست نجات از خارج، عبور از آستان بازگشت، ارباب دو جهان، آزاد و رها در زندگی» (گلمزاری، ۱۳۹۴: ۸۲).

همان‌طور که می‌بینیم در عزیمت و آیین تشرف، فراز و نشیب‌های فراوانی وجود دارد که تنها نمونه‌ای ذکر شد تا آن که قهرمان پس از بازگشت تبدیل به قهرمان واقعی و «ارباب دو جهان» می‌شود.

برای شناخت این کهن الگوها بهتر از هر نمونه‌ای می‌توان به سراغ اساطیر ملل رفت.

ایران، یونان، چین و سرزمین‌های دارای تمدن، حاوی اسطوره و رخدادهایی هستند که به طور شگفت‌انگیزی به یکدیگر شبیه‌اند؛ رویین تنی، افسانه آفرینش، مبحث خدایان، برخی عناصر طبیعی و... از جمله‌ی مواردی هستند که با تطبیق اساطیر ملل، ما را به پیوند انکار ناپذیر این اقوام، با ریشه در ایام بسیار کهن می‌رساند. در فرهنگ و ادبیات ما؛ شاهنامه‌ی فردوسی برجسته‌ترین راهنما برای شناخت اساطیر و عادات آن‌هاست. فردوسی در این اثر فاخر با حفظ امانتداری از پیشینیان سعی در شناساندن قالب‌های اسطوره‌ای در هیبت پهلوانان و شاهان با ذکر کردار و گفتار ایشان در طی حوادث دارد.

آنچه که مورد نظر در این مقاله است؛ با بررسی مدل رفتاری دو پهلوان، رستم و زال، در موقعیت‌های گوناگون و به خصوص چالش برانگیز، به دنبال نمادها و دلایل آن از دیدگاه کهن‌الگوها هستیم. در نهایت، دو پهلوان نامی، یکی پدر و دیگری فرزند که طبیعتاً دارای فرهنگ و الگوهای رفتاری یکسان و تحت تأثیر یکدیگرند، مورد تحلیل و بررسی کهن‌الگویی قرار می‌گیرند.

از آن‌جا که هدف این مقاله جست‌وجو در اعمال و رفتار رستم بر مبنای تربیت و آموزش‌های پهلوانی از سوی پدرش، زال، دیگر پهلوان نامی اساطیری است، ما فرض بر آن می‌گیریم که رخدادها و چالش‌هایی که در حوادث پیش می‌آید و نوع عکس‌العمل این دو پهلوان، بر مبنای آموزه‌های ذاتی روان ناخودآگاه آدمی است که روان‌شناس معاصر کارل گوستاو یونگ، مطرح ساخته است.

هدف ما بر این است تا چگونگی رفتار پدر و پسر را بر اساس نمادهای مربوطه در بحث کهن‌الگوها مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

پیشینه‌ی تحقیق

نقد ادبی با مفهوم جدید آن که مدّ نظر است، یعنی نقد کهن‌الگویی، در ایران و آثار فارسی زبان، بیشتر از همه با داستان‌های صادق هدایت (۱۲۸۱-۳۳۰) مطرح شده است. در زمینه‌ی شاهنامه و شاهنامه پژوهی با رویکرد نقد کهن‌الگویی، در مواردی به داستان‌ها و شخصیت‌های شاهنامه توجه شده است که همه را ارج می‌نهیم. اما تاکنون در قالب آن‌چه که مدنظر ما در این مقاله است هیچ پژوهشی انجام نگرفته؛ از جمله مقالاتی که در این زمینه نوشته شده

توصیف ناشدنی شخصیت رستم است که سبب شده جایگاه مهمی در اسطوره و حماسه به خود اختصاص دهد. آنچنان که گویا از آن سالها تا کنون همواره زنده بوده است. این هویت درونی رستم است که به شخصیت او این توانایی را داده تا به شناخت درون برسد. وی سایه‌ی روان خویش را شناخته است هر چند در مواردی اندک خود را عاجز از سرکوب آنها می‌بیند اما بلافاصله در صدد جبران اشتباه بر می‌آید. در سفر خود در هفت خان، در خان چهارم، رستم با زنی زیبارو مواجه می‌شود. آنیمای درون او به او فرمان می‌دهد که شیفته‌ی این زن شود و همین شیفتگی و احساس درماندگی در برابر زن، او را از اهداف اصلی باز می‌دارد، اما از آن جا که وی در کنار نژادگی، دین‌مدار و پیرو دین کهن ایرانی است، لحظه‌ای با آوردن نام خداوند به خاطر سپاس‌گزاری از وی چهره‌ی واقعی زن را می‌بیند که به عفریته‌ای تبدیل می‌شود. «زن اغواگر» که در بسیاری از سفرهای سالکان در داستان‌های دیگر دیده می‌شود (از جمله در هفت پیکر نظامی) از جمله‌ی راه‌های آزمون و آیین تشریف است. بنابراین نژادگی، از امتیازات مثبت به شمار می‌رود که یکی از مهم‌ترین عوامل خویش‌کاری یا دست‌یابی به «فره» در آیین ایزدی محسوب می‌شود.

به گیتی چنان دان که رستم منم فروزنده‌ی تخم نیرم منم

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۱۳۴۱)

رستم در حوادث: رستم مأمور است؛ وی برگزیده شده تا قهرمان تمام جنگ‌ها و پیکارها باشد و نفسی از انجام مأموریت باز نمی‌ایستد.

همانا که از بهر این روزگار ترا پرورانید پروردگار

نشاید بدین کار آهرمنی که آسایش آری و گردم زنی

(همان، ج ۲: ۱۸)

از برجسته‌ترین خصوصیت یک قهرمان آن است که همواره و در هر شرایطی مورد اعتماد باشد. در عالم صورت‌های مثالی با «عزیمت» به مسیر پرچالش و مهیب و با گذر از «آیین تشریف» و پس از بازگشت، تبدیل به قهرمان می‌شود. با آن شرط که با شناسایی عواملی که در «سایه» غوطه‌ورند و با سرکوب و بعضاً مدارا با آنها، خویشتن واقعی خود

را دریابد و او را با «من»^۱ آشتی دهد. سرزمین مازندران برای رستم در حکم «ناخودآگاه» اوست. برای شناسایی شخصیت رستم و نقش او در شاهنامه بهترین نمونه بررسی سفر او در «هفت خان» است. رستم برای نجات کی کاووس به مازندران می‌رود و زال چاره را تنها در گذراندن مسیرهایی می‌داند که نمی‌توان از پیش تعیین کرد چه چیزهایی بر سر راه رستم قرار خواهند گرفت برخلاف پیکارهای او با پهلوانان و پادشاهان دیگر، این مسیر، دشوار و غیر قابل پیش‌بینی خواهد بود آن چنان که حتی با گرز و گوپال نیز حل نخواهد شد؛ خان اول: رخس یاور رستم، در حالی که وی در خواب است شیری را می‌کشد. خان دوم: رستم در بیابانی تشنه و ناتوان است، از خداوند طلب یاری می‌کند تا این که میشی او را به چشمه ساری می‌رساند. خان سوم: رخس، ازدهایی را می‌بیند در حالی که رستم خواب است، تا آن که بعد از سه بار رستم، ازدها را می‌بیند و او را نابود می‌سازد. خان چهارم: رستم با زنی زیبا و اغواگر مواجه می‌شود، شیفته‌ی او می‌گردد و رستم به اصل ماجرا پی می‌برد از این رو، با خنجر او را به دو نیم می‌کند. خان پنجم: رستم در کشتزاری به خواب می‌رود، پهلوانی به نام اولاد به جنگ با او می‌آید، او را اسیر می‌کند و از او می‌خواهد تا زندان کاووس را نشان بدهد. تا به اینجا رستم بر مشتبهات نفسانی پیروز و قسمت اعظم مسیر پر خطر را پشت سر گذاشته است آن چنان که به هدف نزدیک می‌شود. در خان ششم: رستم ارژنگ دیو و دیوان دیگر را می‌کشد و موفق به دیدن کاووس می‌شود اما کاووس نابیناست و از او می‌خواهد تا به جنگ دیو سپید برود، او را بکشد و از خون او در چشمان کاووس بچکاند تا بینا شود.

در خان هفتم، رستم دیو سپید را از بین می‌برد و با خون او چشمان کاووس را بینا می‌کند. «جدایی، تشرف و بازگشت که می‌توان آن را هسته اسطوره‌ی قهرمان نامید. یک قهرمان از زندگی روزمره دست می‌کشد و سفری مخاطره آمیز به حیطة شگفتی‌های ماوراء الطبیعه را آغاز می‌کند: با نیروهای شگفت در آن جا رو به رو می‌شود و به پیروزی قطعی دست می‌یابد. هنگام بازگشت از این سفر پر رمز و راز، قهرمان، نیروی آن را دارد که به یارانش برکت و فضل عنایت کند» (کمپل، ۱۳۸۹: ۴۰). کی کاووس نیز از برکت و فضلی که

1. Ego

رستم به او بعد از گذر از هفت خان رسانده، به خوبی آگاه است. وی بعد از شنیدن خبر پیروزی رستم بر دیو سپید در وصف پهلوان چنین می‌گوید:

برو آفرین کرد فرخنده شاه
که بی تو مبادا نگین و کلاه
بر آن مام کو چون تو فرزند زاد
ن شاید جز از آفرین کرد یاد
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۴۴)

بنابراین در شخصیت رستم چهره‌ی یک قهرمان نمودار است. چراکه توفیق آن را یافته تا بر سایه‌ی روان خویش غلبه سازد و بعضاً با وی مدارا کند. در نتیجه به شناخت خود نایل می‌شود و توانایی رسیدن به تمامیت را با رشد ماندلایی خویش تقویت می‌سازد.

۲- شخصیت‌شناسی کهن‌الگویی زال

شخصیت زال در شاهنامه به عنوان پدر پهلوانی چون رستم که خود روزگاری در کنار شاهان در برابر دشمنان رزم‌آوری می‌کرده، شناخته شده است. زال در شاهنامه بیش از آن که قهرمان و دارای صفت پهلوانی باشد، پیری است که وظیفه‌اش مراقبت از رستم، اعمال وی و راهنمای اوست. در آموزه‌های کهن‌الگویی از چنین شخصیتی با عنوان «پیرخرد» و یا «پیر فرزانه» یاد می‌شود. «پیر راه‌های رسیدن به مقصود را می‌داند و از خطرهای راه آگاه است. او نسبت به خطراتی که در راه قهرمان است، هشدار می‌دهد و وسایل مؤثر مقابله با آنها را فراهم می‌نماید» (یونگ، ۱۳۷۶: ۱۱۷).

اولین پیرخرد در شاهنامه‌ی فردوسی، کیومرث است. اما زال، مهم‌ترین و تأثیرگذارترین پیر فرزانه در شاهنامه به شمار می‌رود که فرزندی چون رستم را پرورده است. او به عنوان پاسبان و بخشنده‌ی مرز و تاج و تخت شاهان شناخته شده است. از این‌رو مسئولیتی سنگین برعهده‌ی اوست. زال در ابتدای زندگی خود، در واقع در دوره‌ی اوّل حیات خویش، قهرمان است و فرزند سام پهلوان، بنابراین میل به کمال و پیروزی و قدرتمندی در خون اوست. وی موفق شد تا میان «من» و «خود» رابطه‌ای یک سویه برقرار کند، یعنی «من» زال که در خودآگاه او نهفته به این توانایی رسیده است تا با «خود» او که آمیخته در ناخودآگاه ضمیر اوست به شناخت و واریسی توانایی‌های مثبت و تقویت آنان و شناسایی مشخصات منفی

«سایه» و مدارا با آن‌ها، نایل شود. چراکه «از دیدگاه یونگ، شخص کامل تنها آنی نیست که همه‌ی خواسته‌های زمینی و خواهش‌های نفسانی چون سایه و روان مردانه و زنانه را سرکوب کند، بلکه باید با برخی از آن‌ها کنار بیاید و تنها از شدت شیطانی شدن آن‌ها بکاهد. الگوی همه‌ی «آدم‌ها نمی‌تواند عیناً همان مسیح و بودا باشد؛ هر کس با توانایی‌های درونی خود به مبارزه یا همراهی خواسته‌های خویش برمی‌خیزد» (میرمیران، ۱۳۸۹: ۴۶).

با مطالعه‌ی آثار ادبی، خصوصاً در زمینه‌ی عرفان، درمی‌یابیم که در کنار قهرمان، حضور راهنمایی راه بلد لازم است. که در متون عرفانی از آن‌ها با عنوان، «مرید و مراد» یاد می‌شود. مراد، لزوماً شخصی دنیا دیده و با تجربه و به اصطلاح سرد و گرم روزگار چشیده و دانا به احوال بسیاری از امور، خصوصاً ناشناخته‌هاست. «پیر فرزانه در رویاها در قالب پدر، پدر بزرگ، معلم، فیلسوف، مرشد، حکیم یا کاهن تجلی پیدا می‌کند و در افسانه‌ها در هیأت حکیمی کهنسال، پیرمردی منزوی یا ساحری قدرتمند به کمک قهرمان گرفتار می‌شتابد و از طریق عقل برتر به او کمک می‌کند» (یونگ، ۱۳۷۶: ۱۱۲). در زال رگه‌هایی از افسون‌گری دیده می‌شود که از خصوصیات اساطیر است. و اما نسبت افسون‌گری از آنجاست که وی در چالش‌ها و گرفتاری‌هایی که ظاهراً راه‌حلی برای آن نیست به خوارق عادات پناه می‌آورد. از جمله وجود اسطوره‌ای دیگر در کنار زال هم‌چون «سیمرغ» که خود در اساطیر نمادی از «خرد» است از دیگر دلایل اثبات این ادعاست. او پرورده‌ی سیمرغ، پیری کاردان و راه بلد است. زال در شاهنامه، بارها از سیمرغ به وسیله‌ی پَر او مدد می‌جوید، اولین بار به هنگام وضع حمل رودابه که به دشواری انجام شد، شاهد این واقعه هستیم:

به بالین رودابه شد زال زر	پر از آب رخسار و خسته جگر
چو زان پَر سیمرغش آمد بیاد	بخندید و سیندخت را مژده داد
یکی مجمر آورد و آتش فروخت	وزان پَر سیمرغ لختی بسوخت
هم اندر زمان تیره‌گون شد هوا	پدید آمد آن مرغ فرمان روا

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج اول: ۲۲۶)

رستم ثمره‌ی آنیمای مثبت زال است. پیوند زال و رودابه نتیجه‌ی نیکی در پی‌داشته است. بر خلاف فرزند که شاید نباید دل‌باخته‌ی تهمینه می‌شد-چراکه فرزند برومندش

سهراب ناکام ماند و بر اثر اشتباه پدر از بین رفت - اما پیوند زال و رودابه مبارک بوده است. زمانی که زال به رودابه توجه و علاقه نشان می‌دهد، تمایلات زنانه در ناخودآگاه وی (آنیما) فعال می‌شوند. و اما این پیوند برخلاف بسیاری دگرگونی‌های روحی یا آنیمایی چون میل کی‌کاووس به سودابه که بسیار ناگوار و منفی بوده است، جزو آن دسته از محرک‌های غریزی است که در شاهنامه به طور مثبت و سالم مؤثر بوده است. در مجموع میزان نفوذ و تأثیرگذاری زال تا به آنجاست که وی نه تنها بر خانواده بلکه بر دیگر پهلوانان و شاهان هم عصر خود نیز نفوذ داشته است. کلام او فصل الخطاب مجالس است و همه از او چاره می‌جویند:

چنین گفت پس طوس با مهتران	که ای رزم دیده دلاور سران
مرین بند را چاره اکنون یکیست	بسازیم و این رنج دشخوار نیست
هیونی تگاور بر زال سام	بباید فرستاد و دادن پیام ...
... مگر زالش آرد ازین گفته باز	و گرنه سر آید نشیب و فراز

(همان، ج ۲: ۶)

۳. تاسی پسر از پدر در حوادث

فردوسی با جمع‌آوری وقایع و داستان‌هایی که از پیشینیان نقل شده و یا مکتوب مانده بود سرزمینی امن با حکومتی آرمانی بر پایه‌ی عدالت را ترسیم ساخت. به همین دلیل شاهان ایرانی در زمره‌ی شاهان آرمانی و کشور ایران در حکم مدینه‌ی فاضله است. در نتیجه برای احیا و تثبیت چنین سرزمینی نیاز به حامیانی قدرتمند است. فردوسی در داستان‌پردازی‌ها، این وظیفه را بر عهده‌ی پهلوانان می‌گذارد. برجسته‌ترین و قدرتمندترین پهلوانان نیز که در قسمت اعظم دوران شاهنامه دارای نقش خطیر در این امرند، زال و رستم هستند. ایشان خالق اصلی رویدادهای حماسی در شاهنامه به شمار می‌آیند. «خرد زال پشتوانه‌ی حماسه می‌گردد. زال از این پس در حماسه می‌ماند و در هر حادثه و خطری یه یاری ایرانیان و هدایت و تعادل بخشیدن به نیروی سیاسی و مادی در جامعه می‌پردازد» (مختاری، ۱۳۷۹: ۲۰۸). حضور زال در شاهنامه آن زمانی مؤثر و پررنگ است که با کمک رستم، قباد را به شاهی برمی‌گزیند. بنابراین از حسن مطلع حضور ایشان می‌بایست به میزان نفوذ و تأثیر پدر و پسر در ادامه‌ی حوادث پی‌بیریم. ایشان به هنگامی به طور تأثیرگذار وارد داستان می‌شوند که شرایط آن چنان

آرام نیست. «روان قومی و ذهن اسطوره‌ساز ایرانی، زال خردمند را درست به هنگامی وارد حماسه کرده است که نظام مسلط در دوره‌ی آنیموس نیکی و بدی و هر فرد و اهریمن، از نوعی بی‌خردی و آشفتگی در رنج است» (همان: ۱۸۶).

چنین گفت با مهتران زال زر	که تا من به مردی بیستم کمر
سواری چو من پای در زین نگاشت	نداشت... کسی تیغ و گرز مرا بر
شب و روز در جنگ یکسان بدم	ز پیری همه ساله ترسان بدم
کنون چنبری گشت پشت یلی	نتابم همی خنجر کاولی
کنون گشت رستم چو سرو سهی	برو بر برازد کلاه مهی ...
بخوانم به رستم بر این داستان	که هستی بدین کار همداستان

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج اول: ۳۳۲)

بنابراین رستم به درخواست پدر وارد میدان‌های جنگ برای نجات میهن از نابسامانی می‌شود. پیش از این، رستم از پدر آموزه‌های جنگی و جنگاوری را فرا گرفته است. مهم‌تر آن‌که او پیرو کیش آریایی و به اهورامزدا معتترف است. بنابراین بعد از این در تمام روزگار خویش بنابر آموزه‌های دینی ایرانی و آن‌چه که از تبار خویش آموخته است قدم به میدان خواهد گذاشت.

چنین گفت رستم به دستان سام	که من نیستم مرد آرام و جام
چنین یال و این چنگ‌های دراز	نه والا بود پروریدن به ناز
اگر دشت کین آید و جنگ	بود یار، یزدان پیروز بخت

(همان: ۳۳۳)

زال زمانی در شاهنامه نقش راهنمای رستم را برعهده می‌گیرد که کهن‌سال شده است و خود را بازنشسته می‌بیند اما می‌داند که وظیفه‌ی او به اتمام نرسیده است و کار او بعد از این دشوارتر خواهد بود او باید پسر را که اکنون به خوبی بالیده، راهنمایی کند. همانطور که پیش از این در مباحث کهن الگوی «پیرخرد» گفته شد، چنین فردی سن و سال دیده و روزگار چشیده است. وی «در واقع همان تجربه‌ی کهن و حقیقت تجربی و خرد ذاتی است که با ما زاده می‌شود و هماهنگی تمامی ساختار زیستی و روانی و آدمی را به عهده

دارد» (رضایی، ۱۳۹۴: ۱۶۳). بنابراین وقت آن است که این حقیقت و تجربه‌ی در خود نهفته را که بسیار ارزشمند است در اختیار میراث‌خوار خود بگذارد. زال زمانی رستم را به پیش می‌تازاند و زمانی او را برحذر می‌دارد و وی را از عواقب کار، آگاه می‌سازد. در واقع از رستم می‌خواهد تا با دقت بیشتری به ضمیر خویش که طبیعتاً تصمیمات او بر خواسته از درون اوست توجه کند. آشنایی با روان، درک ذات و در واقع همان آشتی با خود از لزومات رسیدن به پیروزی است و درخواست زال از فرزند خویش نیز همین است. در بخش‌هایی از شاهنامه، رستم به خوبی بر سایه‌ی درون پیروزمی‌شود که برترین نمونه در این مورد عزیمت او به مازندران و گذر از مرزهای مازندران یا همان ناخودآگاه اوست که منجر به درک واقعی خود می‌شود:

که شمشیر کوتاه شد اندر نیام	به رستم چنین گفت دستان زال
بر ایرانیان بر چه مایه بلاست	که شاه جهان در دم اژدهاست
بخواهی به تیغ جهان بخش کین	همی رخس را کرد بایدت زین
ترا پرورانید آموزگار	همانا که از بهر این روزگار

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۸)

آن قدر این سفر حائز اهمیت است که گویا هدف آفرینش رستم، رفتن به این سفر بوده‌است. به نوعی گویا نجات شاه در گرو نجات خویش محسوب می‌شود. در عبارتی کوتاه آغاز سفر، گذار از سایه، شناخت خود که همان ورود به مرزهای مازندران و گذار از هفت خان و نجات شاه است. رستم، فرمان پدر را ارج می‌نهد و سفر را آغاز می‌کند.

دل شیر دارد تن زنده پیل	نهنگان برآرد ز دریای نیل
-------------------------	--------------------------

(همان، ج ۵، ۳۳۰)

رستم با توانایی‌هایی که از خود سراغ دارد وارد میادین می‌شود. او به خوبی می‌داند که قهرمان واقعی تحت اوامر آموزه‌های پاک تبدیل به قهرمان قوم بزرگی چون ایران می‌شود. از این رو مفهوم کهن الگوی سایه در برابر زال که وظیفه‌ی پدری خود را در برابر فرزندش رستم به خوبی انجام داده، ناتوان است. زال، خود پرورده‌ی پیرخردی چون سیمرغ است. سیمرغ شخصیت خجسته‌ای است که در اوستا *saēna mareqa* از او نام برده شده است.

حکیمی دانا و پیری راه‌دان، بنابراین زال نیز حامی مورد اطمینانی داشته است و به خوبی می‌داند چگونه این وظیفه را برای پسرش به انجام برساند. پیرخرد، نمونه‌ای بارز از کهن‌الگوهای «خود» و «ماندالا» محسوب می‌شود. از این رو ایشان را «فرهمند» خوانده‌اند. زال، فرزند را به بهترین جایگاه می‌رساند و هستند پدرانی که در مقابل، فرزند را قربانی سایه‌ی روان خود می‌کنند؛ از جمله گشتاسب، اسفندیار رویین تن را مقهور سایه‌ی حرص و طمع به حکومت می‌کند و کی‌کاووس، شاهزاده‌ی فرخ، سیاوش را به خاطر امیال هوس آلود و گرایش به آنیمای منفی، از میان می‌برد. طبیعتاً پیرخرد توانایی تشخیص درست از نادرست را دارد از همین روست که زال، رستم را از نبرد با اسفندیار برحذر می‌دارد. اسفندیار شخصی نیست که برای کشور و یا خاندان رستم خطری محسوب شود اما رستم که پهلوان نژاد است و از این مقام، غروری شگرف بهره‌اش شده به هیچ عنوان حاضر نیست که دست به بند دهد بنابراین بنابر آموزه‌هایش بند را ننگ می‌داند و تن به جنگ می‌دهد:

همی باش در پیش او بر به پای	و گرنه هم اکنون پرداز جای
به بیغولیی شو فرود از مهان	که کس نشنود نامت اندر جهان
کزین بدتر تیره گردد روان	پرهیز ازین شهریار جوان

(همان، ج: ۵: ۳۷۲)

از آن جایی که پیر نماینده‌ی «تفکر، شناسایی، بصیرت، دانایی و تیزبینی» است. پیر دانا همچنین فرا نمود پاره‌ای صفات اخلاقی است که منش روحانی این سرنمون را آشکار می‌سازد نظیر نیت خیر و آمادگی برای یاری و یاور» (مورنو، ۱۳۸۰: ۷۴) به خوبی می‌دانسته که جنگ با شاهزاده‌ی جوان، سرانجامی ناگوار برایشان دارد.

نتیجه

شاهنامه‌ی فرودسی گزیده‌ی کامل از ناخودآگاه جمعی ایرانیان به شمار می‌رود. در واقع شاهنامه آینه‌ی درون‌نمایی است که با واکاوی خویش در قالب اساطیر و واری‌های انواع عواطف و تمایلات، به شناسایی سایه‌های ناخودآگاه پی‌می‌بریم و اگر عاجز از این امر باشیم، پیرخرد تمامی تلاش و تجربیات خود را به کار می‌بندد تا روان آدمی را از غلبه‌ی نفس‌رهایی بخشد. این اثر راهی مکتوب است که با استفاده از نمادها در قالب اساطیر قصد

دارد تا راهی مشخص برای شناخت خویش به ما نشان دهد؛ گوشه‌ای امن برای حضور در خلوت خویشتن. انواع داستان‌های تراژدی و رمانتیک آن، بازخورد زندگی ماست و در اصل نمی‌توان گفت که اول اساطیر بوده‌ایم یا ما و اعمال ما در این سرزمین فعالیت داشته‌اند.

ذهن ناخودآگاه ما همچون دایره‌ای است که از هر جای آن شروع کنیم حتی بعد از گذر از میلیون‌ها سال و گذار از میلیاردها اتفاق دوباره به همان نقطه باز می‌گردیم. ما در این مقاله به تحلیل دو شخصیت اسطوره‌ای یعنی رستم و زال و بازگویی شخصیت ایشان و نوع رابطه‌شان از دیدگاه صورت‌های مثالی که یکی از کامل‌ترین شیوه‌ها برای شناساندن خود به خود است که تاکنون مطرح شده، پرداخته‌ایم. زال، منشاء خرد و اندیشه و رستم نماد قدرت است. وی توانایی اجرای تفکرات نغز پدرش را با نیروی رزمی و هنر جنگاوری‌اش به نمایش می‌گذارد. پدر و پسری که مکمل یکدیگرند و وظیفه‌ی اصلی‌شان تثبیت قدرت شاهان آرمانی ایران زمین است. در واقع میراثی که در خاندان نریمانی به خوبی حفظ شده تا به فرزند خلف ایشان یعنی رستم رسیده است. به عبارتی این خاندان بزرگ و نژاده، قدرت و توانایی حفظ خوش نامی موروثی و نژادگی و پهلوان صفتی را مدیون این پدر و پسر هستند. و این پدر است که فعل خواستن را همواره در فرزند زنده نگاه داشته است. در واقع ایشان از آموزه‌های ذاتی روان ناخودآگاه آدمی پیروی کرده‌اند و چیزی غیر از آن نمی‌تواند باشد، چرا که انسان بدون وجود ناخودآگاه در واقع زنده نیست و سیر تکاملی وجودش بسته به وجود کهن‌الگوهایی است که در روان ناخودآگاه آدمی نهفته‌اند. آدمیان به نوعی از شناخت و قبول وجود کهن‌الگوی سایه در خود گریزان‌اند. اما در واقع این سایه است که اولین قدم برای رسیدن به تمامیت آدمی محسوب می‌شود. رستم تحت تأثیر پدر با شناسایی سایه‌ی درون و با سرکوب و بعضاً مدارا با آن، طی سفر یا عزیمت تا شناخت خود واقعی در تلاش است. وی به هنگام بازگشت به تمامیت واقعی انسان کامل نایل می‌شود.

۱۶. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۵). *روایها*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، کاروان.
۱۷. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۶). *روان‌شناسی و دین*، ترجمه فواد روحانی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۸. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۷). *انسان و سمبل‌هایش*، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: دیبا.

مقالات:

۱۹. تیموری فتحی، فاطمه. (۱۳۹۴). «لزوم کهن‌الگو پیر خرد در تعلیم بشر»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، شماره بیست و هفتم، صص ۶۲-۹۹.
۲۰. رضایی، نوشاد. (۱۳۹۴). «بررسی و مقایسه‌ی چهار دوره‌ی قهرمانی شاهنامه بر اساس نقد کهن‌الگویی» متن پژوهی ادبی، شماره ۶۵، صص ۱۸۹-۱۶۲.
۲۱. گلمزاری، وجیهه. (۱۳۹۴). «تلفیق تک اسطوره‌ای سفر قهرمان و کهن‌الگوی زن وحشی»، نامه‌ی هنری نمایشی و موسیقی، شماره ۱۰، صص ۷۹-۹۴.
۲۲. مرادی، انوش. (۱۳۹۱). «تحلیل کهن‌الگوی داستان رستم و اسفندیار»، فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی، شماره دوم، صص ۹۵-۱۰۹.
۲۳. میر میران، سید مجتبی. (۱۳۸۹). «فرآیند فردیت در شاهنامه با تکیه بر شخصیت رستم»، ادب پژوهی، شماره ۱۴، صص ۲۹-۴۸.